

عدالت صحابه و نقد ادله قرآنی آن

محمد صدقی^۱

استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۱۳ تاریخ تصویب: ۹۱/۶/۱)

چکیده

یکی از ادله‌ای که در اثبات عدالت یک صحابه به اصطلاح معروفش مورد استناد قرار گرفته است، آیاتی از قرآن کریم است. مقاله حاضر این آیات را برای روشن کردن نحوه استدلال و اندازه دلالت‌شان مورد بحث و بررسی قرار داده است. نتایج بحث حاکی از آن است که عنوان صحابی به معنای اصطلاحی، حقیقت متشرعه است و در دوره‌های بعد در میان مسلمانان پیدا شده است. لذا قرآن کریم واژه صحابی به معنای گفته شده را نمی‌شناسد، بنابراین اگر قرآن کریم افرادی از مسلمین را مدح و ثنا گفته و یا وعده‌های نیکو داده است، بر اساس ویژگی‌ها و اعمال نیک آن افراد به‌عنوان مؤمن است، نه به‌عنوان صحابی. از این جهت، آن مدح و ثناها شامل مؤمنینی است که دارای آن ویژگی‌ها باشند و در عین حال آنها مطلق نیستند، بلکه مشروط به برخی شرایط مانند عمل به امر به معروف و نهی از منکر و عاقبت به خیر بودن و امثال آنها هستند. علاوه بر این، آیات استناد شده گاهی مخصوص افراد ویژه‌اند. به‌عنوان مثال، آیه‌ای مربوط به بیعت‌کنندگان در حدیبیه است که در این صورت شامل همه صحابه نمی‌شود و گاهی آیه چنان عمومیت دارد که نه گروه خاصی از آنها را بلکه همه مسلمین را در بر می‌گیرد. حاصل این که صرف عنوان صحابه از نظر قرآن ارزش تلقی نمی‌شود.

کلید واژه‌ها: صحابه، عدالت، آیه، مهاجر، انصار، تابعین به احسان.

مقدمه

در مکتب اسلام مسئله عدالت صحابه‌ی پیامبر (ص) از مسائل اختلافی است. به نحوی که این مسئله از دوره‌های نخست اسلام مورد گفتگو بین دانشمندان اسلام قرار گرفته است. برخی صحابه را در عدالت مثل دیگران مورد جرح و تعدیل قرار می‌دهند و می‌گویند مصاحبت پیامبر (ص) در تعدیل آنان هیچ نقشی ندارد. اما علمای عامه بر این باورند که همه صحابه پیامبر (ص) عادل‌اند و لذا ادعا می‌کنند که مسئله اجماعی است. از این رو صحابه را بالاتر از بررسی‌های رجالی دانسته و اجازه نمی‌دهند که آنان مورد جرح و تعدیل قرار گیرند. بدیهی است که لازمه‌ی عدالت آنان حجیت قول و فعل‌شان است. آنان از جمله دلایلی که در این رابطه مورد استناد قرار داده‌اند، آیاتی از قرآن کریم است.

گرچه محققین والا مقام از نقادی این مسئله غافل نبوده‌اند، اما نظر به اهمیت بالای موضوع و نقش زیاد آن در اسلام، سزاوار است این مسئله از زوایای گوناگون مورد ارزیابی قرار گیرد. لذا مقاله حاضر به نقد و بررسی استنادات به آن آیات پرداخته است و به جهت عدم اطاله مقاله، بررسی ادله دیگر به فرصتی دیگر موکول شده است.

قبل از هرچیز، چند اصطلاح را به اختصار توضیح داده، سپس به بررسی ادله‌ی قرآنی پرداخته می‌شود در نهایت با بیان نتیجه‌گیری، مقاله را به پایان می‌بریم.

تعریف صحابی

در لغت به ملازم و معاشر صاحب می‌گویند. دانشمندان لغت با استناد به عرف بیان داشته‌اند که صاحب تنها به کسی گفته می‌شود که ملازمت و معاشرت زیاد داشته باشد.

در مفردات راغب آمده است که *الصاحب الملازم... ولا يقال فی العرف آلا لمن کثرت ملازمته... إنّ المصاحبه تقتضی طول لبثه (راغب اصفهانی، بی تا)*. در کتب لغت دیگر مانند *لسان عرب، قاموس المحيط، العین، مصباح* و... نیز قریب به این معنا آمده است. لذا نووی از سمعانی نقل کرده است که صحابی از حیث لغت و ظاهر بر کسی گفته

می‌شود که در مصاحبت و هم‌نشینی به شکل پیروی و اخذ معارف از پیامبر (ص) بوده باشد (نووی، بی‌تا، ج ۳: ۱۶۴).

ابن حجر در تعریف اصطلاحی صحابی نزد علمای عامه می‌گوید: صحیح‌ترین تعریف این است که «ان الصحابی من لقی النبی (ص) مؤمناً به و مات علی الاسلام یعنی صحابی کسی است که پیامبر را ملاقات کند در حالی که مؤمن بر او است و بر اسلام از دنیا برود» وی در توضیح این تعریف می‌گوید: رؤیت کردن پیامبر (ص) در صدق عنوان صحابی کافی است (ابن حجر، ۱۳۷۹: ۷، ۳؛ ۱۴۱۲: ۱) و در ادامه دارد که افرادی که با پیامبر (ص) تنها در حجه الوداع جمع شده‌اند، بالاتفاق صحابه شمرده شده‌اند (ابن حجر، ۱۳۷۹: ۷، ۳).

لازم به یادآوری است که کلمه صحابی در زمان پیامبر اسم برای کسی نبوده است و لکن علمای اهل سنت در ادوار بعد به تدریج نه تنها کسانی را که با آن حضرت مصاحبت داشتند، بلکه حتی افرادی را که حضرت را رؤیت کرده بودند به نام صحابی نامیدند. علامه عسکری می‌فرماید: این تسمیه مصطلح متشرعه است نه شرعی (علامه عسکری، ۱۴۰۴: ۱، ۸۸) ابو ربه به نقل از مقبلی می‌گوید: «انهم یصطلحون علی شیء فی متأخر الازمان ثم یفسرون الکتاب والسنة باصطلاحهم المجدد! و الصحبه لیس فیها لسان شرعی انما هی بحسب اللغه...» یعنی محدثین در زمان‌های متأخر چیزی را اصطلاح کرده و کتاب و سنت را بر اساس آن اصطلاح جدید تفسیر نموده‌اند، در حالی که در مورد واژه صحابی شرع و دین چیزی نگفته است تنها به حسب لغت است و لغت هرگز به معنای اصطلاحی دلالت ندارد (ابوربه، ۱۴۰۷: ۳۷۰).

عدالت صحابه

علمای عامه کل صحابه را عادل دانسته و یک یک آنان را برای اخذ معالم دین صالح می‌دانند. ابن اثیر در این باره می‌گوید: «فانهم کلهم عدول لا یتطرق الیهم الجرح لان الله عزوجل ورسوله زکیاهم وعدلاهم. یعنی جرح و تعدیل بر صحابه راه ندارد، زیرا کل صحابه عادل‌اند و خدا و رسولش تمام آنان را تزکیه نموده و عادل قرار داده‌اند» (ابن اثیر، ۱۴۱۲: ۱، ۱). این علما مخالفت با این نظریه را بدعت‌گذاری یا زندیق برشمرده‌اند.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: اهل سنت اتفاق دارند که تمام صحابه عادل‌اند و در این مورد کسی جز افراد نادری از بدعت‌گذاران! مخالفت نکرده‌اند. وی از ابی زرعه نقل می‌کند که « هنگامی که دیدی فردی به یکی از صحابه نسبت نقص می‌دهد، پس بدان که وی زندق است » (ابن حجر، ۱۴۱۲: ۲۱).

منظور از عدالت

آمدی یکی از علمای عامه می‌گوید: عدل در لغت عبارت است از متوسط بودن در امور بدون افراط در دو طرف زیاده و نقصان و گاهی در مقابل جور به کار می‌رود که در این صورت عادل کسی است که واجبات را انجام دهد و محرمات را ترک کند. . . اما عدالت در اصطلاح متشرعه عبارت است از اهلیت قبول شهادت و روایت از پیامبر (ص) و حاصل این معنا بر می‌گردد به ملکه راسخه نفسانی که فرد را بر ملازمت تقوا و مروّت وامی‌دارد، به نحوی که دل‌ها بر راستگو بودن وی اطمینان پیدا می‌کنند و چنین ملکه با اجتناب از کبائر و برخی از صغائر و مباهات تحقق پیدا می‌کند (آمدی، ۱۴۰۴: ۲، ۸۸).

یادآوری این نکته ضروری است که محل نزاع، اختلاف عدالت صحابه نیست، بلکه بحث در عدالت تک تک صحابه است و سؤال این است که آیا با دلایل ارائه شده عدالت تمام صحابه پیامبر (ص) به خصوص با توجه به تعریف بسیار گسترده صحابه در این مکتب، قابل اثبات است؟ بر این اساس کسانی که معتقدند این ادله عدالت تمام صحابه را ثابت نمی‌کند، هرگز قصد کم کردن از جایگاه بس والای آن دسته از صحابه بزرگوار پیامبر (ص) را که در راه اسلام همواره تلاش کرده و تا آخر عمر صادقانه و با اخلاص پیروی از پیامبر (ص) کرده و با ایمان از دنیا رفته‌اند، ندارد. بلکه بر این باورند که مصاحبت رسول خدا (ص) گرچه بر صحابه افتخار بزرگی است، اما صرف مصاحبت هیچ تأثیری در تعدیل صحابه ندارد و بر صحابه نسبت به مسلمانان دیگر امتیازی ایجاد نمی‌کند.

دلایل قرآنی استناد شده در اثبات عدالت همه صحابه و نقد آنها

خطیب بغدادی همانند دیگر عالمان مکتب خلفا در استدلال بر عدالت همه صحابه گفته است: عداله الصحابه ثابتة معلومه بتعدیل الله لهم و اخباره عن طهارتهم و اختیاره

لهم؛ یعنی عدالت صحابه ثابت و معلوم است، زیرا خدا آنها را تعدیل کرده و از طهارت‌شان خیر داده و آنان را انتخاب کرده است. وی و بسیاری از علمای مکتب خلفا به آیاتی استناد کرده‌اند که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱- وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا؛ و همان گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز امت میانه‌ای قرار دادیم (که در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شماست (بقره: ۱۴۳).

در این آیه امت اسلامی وسط قرار داده شده است و آن در لغت به عدل معنا شده است و روایات متعدد نیز وسط را در آیه به معنای عدل تفسیر کرده‌اند. چنان که در تفاسیر فریقین (طبری، ۱۴۱۲: ۲، ۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۱، ۱۴۴؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۱، ۴۱۴؛ طوسی، بی تا: ۲، ۶) آمده است، روشن است که عدل قراردادن امت برای مدح و ثنا است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴، ۹۷). بر این اساس صحابه که در آن هنگام موجودین امت بودند عادل و قول‌شان حجت و از جرح و تعدیل مبرا خواهند بود (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۲، ۱۳).

نقد و بررسی

این آیه ربطی به عدالت تک تک صحابه ندارد، زیرا:

الف) مفاد آیه و روایات وارد در این مورد به امت اسلام اشاره دارد، یعنی امت از حیث امت بودن منظور است، نه افراد و یا گروه خاص. به تعبیر فخر رازی خطاب به مجموع امت است، نه تک تک امت. از این رو امت به صورت اجتماع و امت بودن عدل است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴، ۹۹). لذا برخی از علمای عامه با این آیه بر حجیت اجماع امت استدلال نموده و گفته‌اند که امت عدل است و قول‌شان حجت خواهد بود (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴، ۹۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۲، ۱۵۶).

ب) مفسرین یکی از معانی وسط را متوسط بودن بین دو چیز دانسته‌اند و امت اسلام را در بین امم دیگر و در بین غالی و مقصر و افراط و تفریط، متوسط و معتدل دانسته‌اند (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۲، ۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴، ۹۸؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۱، ۲۲۳). در این صورت آیه مربوط به این مطلب است که امت اسلام از نظر دستورات دینی و اعتقادی

متوسط بین امم است و غالی و مقصر باید با آنان قیاس شوند و از این جهت بر امت‌های دیگر شاهد خواهند بود (طباطبائی، ۱۴۲۰: ۱، ۳۲۰).

ج) آیه کریمه مورد بحث اگر به فرض در مورد عدل افراد یا گروه خاصی از امت مثل صحابه باشد، خلاف واقع خواهد بود، چون آنچه در خارج واقع شده این است که تعداد قابل توجهی از امت و صحابه اعمالی از محظورات شرعی را که خلاف عدالت است، انجام داده‌اند.

د) ابوحنیفه به نقل از ابوحیان می‌گوید: «به دلالت این آیه اصل در مسلمین عدالت است» اما بقیه علما و متأخرین از اصحاب ابي حنیفه قبول نکرده و گفته‌اند که عدالت وصف عارضی است و جز با بینه ثابت نمی‌شود (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۲، ۱۳).

علاوه بر همه این‌ها در مکتب اهل بیت آمده است که منظور از امت وسط، ائمه (ع) است «الینا یرجع الغالی والمقصر» (طبرسی، ۱۴۱۲: ۱، ۲۲۳) و حاصل بحث این که این آیه از مسئله عدالت تک تک صحابه بیگانه است.

۲- کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ شما بهترین امتی هستید که بر مردم نمودار شده‌اید که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان می‌آورید (آل عمران: ۱۱۰) یکی دیگر از آیاتی که در استدلال بر عدالت تمام صحابه این آیه مطرح شده و در این استدلال به روایاتی استناد شده است که آنها آیه را مخصوص مهاجرین یا صحابه دانسته‌اند. از ابن عباس در یکی از دو قولش نقل شده که مراد از مخاطب در این آیه مهاجرانی است که با رسول خدا (ص) به مدینه آمدند و از ضحاک نیز نقل شده که مخاطب در این آیه صحابه است. روایاتی نیز افرادی از صحابه را نام برده است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲، ۶۳؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲، ۸۰؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۲، ۴۸۶) و لکن با وجود این آیه عدالت تمام صحابه را ثابت نمی‌کند، زیرا:

اولاً، به فرض تمام بودن استدلال، آن چه ثابت می‌شود عدالت گروه کوچکی از صحابه است، نه همه آنان. از سوی دیگر شامل دانستن مفاد آیه بر افرادی که هنگام نزول آیه مسلمان نبودند و بعداً مسلمان شدند و در ردیف اصحاب پیامبر (ص) قرار گرفتند، درست نیست. علاوه بر این، روایات نقل شده در برابر روایات قوی متروک‌اند.

ثانیاً، روایات متعدد صحیح الاسنادی در ذیل آیه مبارکه وارد شده است مبنی بر این که مراد از مخاطب، امت اسلامی است؛ یعنی امت از حیث مجموع امت. قال رسول الله (ص) «أنتم توفون سبعین أمه، أنتم خیرها و أنتم أكرم علی الله عز و جل» و هو حدیث مشهور، و قد حسنه الترمذی. و نیز فرمود: «أعطیت ما لم یعط أحد من الأنبیاء، فقلنا یا رسول الله ما هو؟ قال «نصرت بالرعب، و أعطیت مفاتیح الأرض، و سمیت أحمد و جعل التراب لی طهوراً، و جعلت أمتی خیر الأمم» إسناده حسن.

از این رو قریب به اتفاق مفسرین آیه را به معنای امت اسلامی می‌دانند. ابن کثیر می‌گوید: «والصحيح ان هذه الآیه عامه فی جميع الامه» (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲، ۸۰). آلوسی هم می‌گوید: ظاهر این است که آیه گرچه در مورد افراد خاص هم باشد حکم آن عام بر همه امت است به دلالت برخی روایات (آلوسی، ۱۴۱۹: ۲، ۲۴۳). در المنار می‌گوید: از لابه لای آراء پیداست که اقرب به صواب این است که آیه ناظر بر امت به‌عنوان امت است نه فرد فرد امت (رشید رضا، بی‌تا: ۴، ۵۹).

ثالثاً، خیر بودن امت و ثنا به جهت مؤمن بودن و امر به معروف و نهی از منکر کردن است، نه برای عنوان صحابی. لذا مفسران بر این نکته تأکید دارند که ذیل آیه حکم شرط را دارد (قرطبی، ۱۳۶۴: ۴، ۱۷۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۸، ۱۷۹؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۱، ۴۸۶). در روایات هم به این معنی تأکید شده است: عن مجاهد فی قول الله عز و جل: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ يَقُول: علی هذا الشرط أن تأمروا بالمعروف، و تنهوا عن المنکر، و تؤمنوا بالله، (طبری، ۱۴۰۷: ۴، ۳۰). صاحب المنار نیز می‌گوید: مدح و صفات عالی و مزایای کامل برای ایمان کامل است، نه افرادی مثل اعرابی که اسلام آورد و پیامبر را یک بار ببیند که محدثین آنان را به اسم صحابی می‌نامند (رشید رضا، بی‌تا: ۴، ۵۹). بنابراین آیه فوق بر عدالت همه صحابه یا فرد فرد امت دلالت ندارد، بلکه مدح امت به‌عنوان امت می‌باشد، در صورتی که شروط قسمت پایانی آیه را داشته باشند.

۳- وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا؛ کسی که بعد از آشکار شدن حق از در مخالفت با پیامبر در آید و از راهی جز راه مومنان پیروی کند،

ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ داخل می‌کنیم و جایگاه بدی دارد (نساء: ۱۱۵).

آیه دیگری که در بحث عدالت همه صحابه مورد استناد قرار گرفته است آیه فوق است. ابن ابی حاتم رازی با این آیه بر عدالت و طهارت فرد فرد صحابه استدلال نموده و گفته است که خدای متعال بر تمسک به هدایت صحابه و حرکت در راه آنان و اقتدا به آنها دعوت نموده و در غیر این صورت وعده دوزخ داده است. «وکسی که راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند ما او را به... دوزخ می‌بریم» (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۱: ۷). بر این اساس خلاصه استدلال وی این است که تبعیت غیر راه مؤمنین موجب وعید است، پس اتباع راه مؤمنین واجب می‌شود. از این رو راه صحابه صحیح است و آنها عادل هستند، زیرا خدا به راه فساق و منحرفین دعوت نمی‌کند.

نقد و بررسی

نگارنده مقاله به تفاسیر متعدد و حتی به تفسیر ابن ابی حاتم مراجعه نمود، اما کسی با این آیه بر عدالت صحابه استدلال ننموده است. با این بخش آیه بیشتر بر حجیت اجماع استدلال شده است. به هر حال این آیه ربطی به عدالت صحابه ندارد زیرا:

الف) بسیار از مفسرین (فخر رازی، ثعلبی، طبری، ابوحیان، طبرسی) گفته‌اند که منظور از سبیل مؤمنین در این آیه کریمه، دین مؤمنین و راه مجموع امت اسلام (سبکی، ۱۴۰۴: ۲، ۳۵۳) است که در واقع همان اجتماع مؤمنین بر ایمان و طاعت خدا و رسول او است، زیرا راه‌های دیگر حافظ آنان بر وحدت راه مؤمنین نمی‌باشد. ابوحیان در تفسیر سبیل المؤمنین می‌گوید: «هو الدین الحنیفی الذی هم علیه... یعنی مراد از سبیل، همان دین حنیفی است که مؤمنین بر آن قرار دارند...». وی همانند ابن کثیر سبیل مؤمنین را لازمه سبیل پیامبر (ص) دانسته و وجود دو راه جدا از هم را قبول ندارد (ابو حیان، ۱۴۲۰: ۴، ۶۶؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲، ۳۶۴). بر این اساس راه مؤمنین همان دین حنیف اسلام و راه پیامبر است، همان طور که شأن نزول و ظاهر آیه نیز مقتضی آن است، نه فتاوی متضاد فقهی و احکام فرعی.

ب) گفته شد سبیل مؤمنین راه مجموع امت است، اما صحابه در مسائل گوناگون با هم اختلاف دارند و هر یک مسیر خاصی دارد و اختلاف به حدی است که امر به

قتال کشیده است و یکدیگر را تکفیر نموده‌اند. پس اگر قرار باشد که سبیل صحابه را رفته باشیم، طبعاً راه‌های متعدد وجود دارد، نه یک سبیل! و تبعیت از یکی به فرض این که آن راه موافق حق است گرچه درست است اما تبعیت سبیل همه نیست.

ج) اگر مراد از سبیل، راه صحابه باشد، قابل تصور نیست که قرآن کریم سبیل صحابه‌ای را که مرتکب امر خلاف عدالت شده‌اند، سفارش کند و عدم پیروی از آن راه را در ردیف شقاق رسول خدا قرار دهد؟!

د) مجازاتی که در آیه تعیین شده برای کسانی است که بعد از روشن شدن راه حق، آگاهانه با پیامبر (ص) مخالفت کنند و راهی غیر راه مؤمنین انتخاب کنند؛ یعنی دو عنصر مخالفت دین حق و آگاهی توأم باشد. بر این اساس این مسئله ربطی به موضوع عدالت صحابه ندارد و به تعبیر ابو حیان و دیگران، آیه در مورد وعید کفار و دین و طریق مؤمنین است و بر مسائل فرعی فقهی و به تعبیر نگارنده بر مسئله‌ای کلامی، همچون عدالت، دلالت ندارد (ابو حیان، ۱۴۲۰: ۴؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۵، ۳۸۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۱، ۲۱۹؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۳، ۱۱۹).

۴: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، برای حمایت تو کافی است (انفال: ۶۴). این آیه نیز یکی از آیاتی است که در این بحث مورد استناد قرار گرفته است. برخی از علمای عامه از جمله ابن حجر عسقلانی ادعا کرده‌اند که این آیه یاران رسول خدا (ص) را مؤمن نامیده است. از این رو دلالت بر عدالت و طهارت تمام صحابه می‌کند (ابن حجر، ۱۴۱۲: ۱، ۶).

نقد

این ادعا مدلل نیست، زیرا به گفته تمام مفسرین این آیه یا در مدینه و برای تقویت روحیه پیامبر (ص) در مورد ۳۱۳ نفر مؤمن که در غزوه بدر جنگیدند (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴، ۳۷۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۵، ۵۰۳؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۴۸۵۶) و یا در مورد انصار (بنا بر برخی از تفاسیر) و یا در مورد علی (ع) از ابی هریره (بحرانی، ۱۴۱۶: ۲، ۷۰۹؛ امینی، ۱۳۶۶: ۲، ۵۱) نازل شده است یا در مکه هنگامی که تعداد مسلمین به چهل نفر رسید (بنا بر برخی از تفاسیر) نازل شده است. با این حال چگونه قابل تصور است شامل

افرادی بشود که در آن هنگام در صف مشرکین بودند و یا هنوز متولد نشده بودند و بعداً در ردیف صحابه قرار گرفتند؟! به تعبیر دیگر، آیه مورد بحث تعداد مشخصی از یاران اولیه پیامبر را مؤمن نامیده است، پس شمول آن بر افرادی که در آن موقع مؤمن نامیده نشده‌اند، قابل پذیرش نیست و به اصطلاح بحث در صغرای قضیه است و دلیل اخص از مدعا است.

۵- وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ. . . : پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آنها که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود و آنها (نیز) از او خشنود شدند. . . (توبه: ۱۰۰).

این آیه سه گروه از مسلمانان، یعنی سابقین در هجرت، سابقین در نصرت و تابعین به احسان را نام برده که خدا از آنان راضی است. علمای عامه این آیه را دلیل قاطع بر عدالت تمام صحابه، یعنی همه آنهايي که پیامبر (ص) را دیده‌اند، تلقی کرده و می‌گویند: بر اساس این آیه، صحابه تعدیل شده خدا هستند و به اصطلاح از پل گذشته‌اند و در کمال ایمان‌شان گناه اثر نمی‌گذارد و نور ایمان آنان هر ظلمت گناه را محو می‌کند! چون خدای متعال گواهی داده که از آنان راضی است و آنان نیز از خدا راضی‌اند (رشید رضا، بی‌تا: ۱۱، ۱۷). در تأیید مطلب روایتی را نیز از کعب قرظی آورده‌اند مبنی بر این که خدا بهشت را بر محسن و مسیء تمام صحابه واجب نموده است! (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۶، ۱۲۷).

نقد و بررسی

روشن است که در آغاز اسلام، مؤمنین پیشگام با انواع مشکلات روبرو بودند؛ آنها را شکنجه و آزار می‌دادند، به آنها ناسزا می‌گفتند، متهم‌شان می‌کردند، به زنجیر می‌کشیدند و نابود می‌کردند. اما آنها با عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرهای رفتند. بر این اساس سهیم نخستین مهاجران و انصار در تقویت اسلام از همه بیشتر است، یعنی کسانی که از دیار و کاشانه خود و در یک کلمه از هر آن چه داشتند، دل شستند و نیز آنهايي که در زمان غربت اسلام در عقبه با پیامبر خدا (ص) بیعت کردند و آن حضرت را به مدینه دعوت نمودند و با آغوش باز

وی و یاران مهاجرش را هم چون برادران خویش مسکن دادند و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند و حتی بر خویشان نیز مقدم داشتند و موجب گسترش اسلام شدند. نتایج بحث حاکی از آن است که عنوان صحابی به معنای اصطلاحی حقیقت متشرعه است و در دوره‌های بعد در میان مسلمانان پیدا شده است، لذا قرآن کریم واژه صحابی به معنای گفته شده را نمی‌شناسد. بنابراین اگر قرآن کریم افرادی از مسلمین را مدح و ثنا گفته و یا وعده‌های نیکو داده است، بر اساس ویژگی‌ها و اعمال نیک آن افراد به‌عنوان مؤمن است، نه به‌عنوان صحابی. از این رو آن مدح و ثنا شامل مؤمنینی است که دارای آن ویژگی‌ها باشند و در عین حال آنها مطلق نیستند، بلکه مشروط به برخی شرایط هستند مانند امر به معروف و نهی از منکر کردن مؤمنین و عاقبت به خیر بودن و عقب نماندن آنها از قافله و امثال آنها. طبعاً سهم آنها بیش از دیگران است و لذا در آیه مورد بحث به سابقین نخست اهمیت فوق العاده‌ای داده شده است.

با این حال سهم آنانی که به دنبال پیشگامان آمده و راه آنان را به نیکی ادامه داده و می‌دهند نیز کم نیست و قرآن کریم سهم آنها را نیز نادیده نگرفته و از تمام آنهايي که در عصر پیامبر و یا اعصار بعد به اسلام پیوستند یا هجرت کردند و یا مهاجران را پناه دادند به‌عنوان "تابعین به احسان" یاد می‌کند و برای همه اجر و پاداش بزرگی را نوید می‌دهد. ما هم یاد همه آنان را گرامی می‌داریم و نام آنها را با احترام شایسته می‌بریم.

در عین حال سؤال این است که آیا این گرامی‌داشت قرآن، شامل همه سابقین و تابعین است؛ حتی سابقینی که پیمان اولیه را شکستند و مرتکب نا فرمانی‌ها شدند و تابعینی که تبعیت به احسان نداشتند، ولو به‌عنوان صحابه نامیده شده اند؟

نگارنده نوشته حاضر ضمن احترام وافر به سابقین در هجرت و نصرت و تابعین به احسان و تکریم آنان، بر این باور است که فرهنگ قرآن کریم و سنت نبوی و عقل اجازه نمی‌دهند افرادی که به پیمان اولیه وفادار نماندند و مرتد شدند و یا مرتکب ظلم بر مؤمن و ریختن خون به ناحق مسلمان شدند و یا دامنشان آلوده به گناه شد و... تنها به این جهت که از سابقین‌اند و یا صحابی نامیده می‌شوند، مورد اکرام باشند و نمی‌شود

تعبیر کسانی را پذیرفت که بدون دلیل گفته‌اند که آنها از پل گذشته‌اند و گناه بر آنان مشکل ایجاد نمی‌کند! توضیح این که:

۱. اگر منظور از عدالت تمام صحابه این است که صحابه هرگز مرتکب گناه نشده‌اند، این انکار بدیهیات تاریخ است و اگر منظور این است که صحابه ولو گناه می‌کنند اما خدا با وجود گناه از آنان راضی و خوشنود است، همان طور که روایت کعب قرظی و عبارت المنار (فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۶، ۱۲۷) چنین می‌فهمانند، این مطلب درست نیست، زیرا:

معنای این سخن آن است که خدا به گناه آنان رضایت داده است! و برای نمونه اعمال جنایت‌آمیز فتنه‌انگیزان جنگ جمل از جمله طلحه و زبیر و امثال آنان که از سابقین‌اند، مورد رضای خدای متعال است! بدیهی است که این سخن را نه عقل و نه قرآن و نه سنت عملی پیامبر خدا (ص) هیچ‌کدام تأیید نمی‌کنند. زیرا اگر این سخن درست است، پس چرا قرآن کریم در آیات متعدد معیار نجات را ایمان و عمل صالح قرار داده و گرامی‌ترین را باتقواترین دانسته و شرط قبولی اعمال را تقوا قرار داده و فاسقان و ظالمان را لعن نموده و...؟ به‌عنوان نمونه، چرا رسول خدا (ص) ثعلبه بن حاطب انصاری اوسی را که از بدریون و سابقین است، به جهت نافرمانی مورد خشم قرار داد، به طوری که هرگز صدقه وی را نپذیرفت و فرمود و یحک یا ثعلبه! و ثعلبه با همین وضع از دنیا رفت (ابن اثیر، ۱۴۰۸: ۱، ۱۴۹) و چرا به برخی از صحابه در حیات پیامبر (ص) حد شرعی جاری شد؟

چگونه عده‌ای از روی تعصب و بدون دلیل به همه جواز بهشت می‌دهند، اما پیامبر خدا (ص) به ابی بکر گواهی نمی‌دهد! مالک بن انس نقل می‌کند که رسول خدا (ص) درباره شهدای احد فرمود: «هولاء اشهد علیهم» ابی بکر گفت «یا رسول الله! مگر ما برادران آنها نیستیم، اسلام آوردیم همان گونه که آنها اسلام آوردند. جهاد نمودیم آن طور که آنها جهاد کردند؟ حضرت فرمود: چرا و لکن نمی‌دانم بعد از من چه حوادثی را به وجود خواهید آورد (مالک بن انس، ۱۴۲۵: حدیث ۱۶۷۷).

بر این اساس آیا ادعای عدالت همه صحابه آن هم با استناد به قرآن، ظلم بر قرآن و دین نیست و درست است که با چنین تعبیری و با تأیید آن چنان روایاتی معیارهای مسلم قرآنی به بازی گرفته شود؟!

۲. مفسرین در مورد سابقین نخست مهاجر و انصار اختلاف دارند که آیا منظور کسانی است که در غزوه بدر حضور داشتند (۳۱۳ نفر) یا منظور از این عنوان کسانی هستند که به دو قبله نماز خوانده‌اند یا منظور کسانی هستند که در بیعت رضوان شرکت داشتند (بنا به روایاتی که هجرت نخست را تا صلح حدیبیه دانسته است) و در این صورت بیشترین آمار ۱۵۰۰ نفر می‌باشد (بیضاوی، ۱۴۰۸: ۵، ۱۲۹؛ نیشابوری، ۱۴۱۵: ۲، ۷۵۱). هر کدام از این فرض‌ها درست باشد نکته مسلم آن است که تعداد سابقین در هجرت و نصرت بسیار محدود است. بنابراین بقیه مسلمانان چه آنان که در زمان پیامبر (ص) اسلام آورده و به اصطلاح صحابی نامیده شدند و چه آنان که بعد از پیامبر (ص) مسلمان شدند تا قیامت؛ همه در عنوان تابعان به احسان قرار می‌گیرند (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۵، ۵۱۴). بر این اساس رضایت خدا از همه مؤمنین است تا قیامت، از سابقین نخست و از تابعین به شرط تبعیت نیک، نه گروه خاصی به نام صحابی و اساساً در این آیه عنوان صحابی موضوعیت ندارد. بنابراین اگر رضایت خدا از فرد یا گروهی به جهت عملی نشانه عدالت همیشگی آنها است پس همه مؤمنین الی ابد عادل می‌باشند! اگر گفته شود سابقین اول عنوان دیگر صحابی است، پاسخ داده می‌شود که: اولاً تعداد سابقین اول بسیار کم است و شامل تمام صحابه اصطلاحی نیست و ثانیاً این آیه شریفه تنها سابقین اول را نگفته است، بلکه مشتمل بر تابعین به احسان هم هست.

علاوه بر همه این‌ها همان طور که رضای الاهی از تابعین مشروط به تبعیت به احسان است، در مورد سابقین نیز مشروط به عاقبت به خیری است؛ یعنی می‌شود گفت: آیا رضای خدا از سابقین نخستین که حرمت سبقت را نگاه نداشته و پیمان شکنی کرده‌اند ادامه دارد؟ صاحبان صحاح اهل سنت، بخاری و مسلم و دیگران با سند خود آورده‌اند که پیامبر (ص) فرمود: یرد علیّ یوم القیامه رهط من اصحابی فیحلّون عن الحوض فاقول یا ربّ اصحابی! فیقول آنک لا علم لک بما احدثوا بعدک اثمهم ارتدوا علی ادبارهم القهقراء؛ یعنی در روز قیامت به گروهی از صحابه رسول خدا (ص) اجازه داده نمی‌شود که به حوض آن حضرت وارد شوند و آنها را به سوی جهنم می‌برند. پیامبر (ص) می‌فرماید آنان صحابه من هستند، به حضرت گفته می‌شود تو نمی‌دانی بعد از توحه حوادثی را به وجود آوردند، آنها مرتد شدند و به عقب برگشتند (بخاری، بی تا: حدیث

۶۵۸۵، ۴۶۲۵، ۳۳۴۹؛ مسلم، بی‌تا: کتاب فضائل). بنابراین چنین نیست که خدا از سابقین برای همیشه راضی باشد.

دو نکته لازم به ذکر در احادیث حوض

الف) تعبیر حضرت به «رَهْطٌ مِنْ اصْحَابِي» حاکی از تعداد قابل توجهی از صحابه‌ای است که دچار ارتداد شده‌اند! و چون بسیاری از مسلمین بعد از پیامبر مرتدّ به معنای انکار خدا را نداشتند پس مراد از ارتداد، ارتداد از اصل اسلام نیست، بلکه منظور عمل نکردن به وصایای مهم پیامبر (ص) و بدعت گذاشتن در دین و ایجاد تغییر و تبدیل در مسائل و احکام اسلام است. مؤید مطلب این که پیامبر خدا (ص) برای امت خود از شرک نگران نبود، بلکه نگرانی حضرت از منافست و رقابت در امر دنیا بود (ابن عبدالبر، بی‌تا: ۱، ۱۵۸).

ب) تعبیر به «یرد علیّ منکم» خطاب به حاضرین و نیز تعبیر به «من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند» نشان می‌دهد که این افراد اطرافیان پیامبر (ص) می‌باشند، نه آنها که در نزد حضرت نبودند و حضرت آنها را نمی‌شناسد. حاصل این که بر اساس آیه مورد بحث، خدا از همه مسلمین، از سابقین برای سبقت در هجرت و نصرت نه برای همیشه و از تابعین تا قیامت برای تبعیت نیک راضی است و همه این مؤمنین عادل می‌باشند.

بنابراین معنای رضایت خدای متعال در آیه، چک سفید دادن بر افراد و راضی بودن از آنها ولو هرکاری بکنند، نیست. و آیه نسبت به عدالت تک تک افراد صحابه، عنوانی که اساس شرعی ندارد، بیگانه است، چه رسد به این که گفته شود همه افراد صحابه عادل‌اند ولو کارهای خلاف عدالت از آنها صادر شود و به اصطلاح از پل گذشته‌اند! لذا جرح و تعدیل در مورد همه مؤمنین جاری می‌باشد، مگر افرادی که شناخته شده باشند. با این بیان این ادعا که همه افراد مطرح شده در آیه عادل‌اند و از پل گذشته‌اند و هیچ گناهی بر آنها اثر ندارد یک ادعای گزاف و بی‌پایه خواهد بود.

۶- لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا. خداوند از مؤمنانی که در زیر

آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون قلب آنها (از صداقت و ایمان) نهفته بود می‌دانست، لذا آرامش را بر دل‌های آنها نازل کرد، و فتح نزدیکی، به‌عنوان پاداش، نصیب آنها فرمود (فتح: ۱۸) این آیه یکی از آیاتی است که برخی از علمای عامه آن را از دلایل عدالت تمام صحابه شمرده‌اند و می‌گویند: خدا اگر از کسی راضی باشد، هرگز بر او خشم نمی‌گیرد! (ابن عبدالبر، بی‌تا: ۱، ۲؛ ابن النجار، ۱۴۱۸: ۴۷۴) و پیامبر خدا (ص) نیز فرموده است: کسی که بدر و حدیبیه را حاضر بوده، وارد آتش نخواهد شد (ابن عبدالبر، بی‌تا: ۱، ۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴).

نقد و بررسی

کریمه مبارک درباره بیعت رضوان نازل شده است. خدای متعال در این آیه رضایت خود از مؤمنین به جهت بیعت‌شان را اعلان می‌دارد و آنان را به صورت مبالغه مورد تکریم قرار می‌دهد. به گفته تفسیر المیزان رضا در مقابل عمل می‌باشد، نه ذات؛ پس حال که به ذات نسبت داده شده، نوعی عنایت است گویا رضایت خدا از خود افراد است، نه از عمل (طباطبائی، ۱۴۲۰: ۱۸، ۸۴؛ آلوسی، ۱۴۱۹: ۱۳، ۲۶۱) و این نوعی مبالغه در تکریم است. از این رو بر تمام مؤمنین فرض است مؤمنین حاضر در حدیبیه را تکریم نموده و یاد آنان را گرامی بدارند.

در عین حال، این آیه نیز بر عدالت تمام صحابه دلالت ندارد، زیرا: اولاً، آیا می‌شود گفت بر اساس این آیه تمام صحابه حتی کسانی که بعد از صلح حدیبیه مسلمان شدند و به‌عنوان صحابه نامیده شدند، مورد رضای خدایند و در نتیجه تک تک آنها عادل‌اند؟

ثانیاً، آیا رضایت گفته شده مربوط به آن عمل و آن مقطع زمانی است یا رضای خدای متعال از مؤمنین نام برده برای همیشه است و آنان ولو عمل خلاف عدالت انجام بدهند، باز خدا از آنها راضی است؟

پاسخ

از تعبیر علمای عامه معلوم می‌شود که بر اساس این آیه، فرد فرد صحابه عادل‌اند و مؤمنین بیعت‌کننده برای همیشه مورد رضا هستند! (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۸،

۷۹؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۹، ۴۴) و لکن به نظر می‌رسد که این سخن درست نیست، زیرا:

الف) موضوع آیه مخصوص کسانی است که در بیعت رضوان شرکت کردند، نه همه صحابه و بسیارشگفت‌انگیز است که آیه مبارک را شامل کسانی بدانیم که در همان واقعه جزو مشرکین بودند و بعداً مسلمان شده در ردیف صحابه قرار گرفتند!! بنابراین دلیل اخص از مدعا می‌باشد.

ب) علت رضای خداوند متعال از مؤمنین بیعت آنان است. به گفته آلوسی آن چه موجب رضای الاهی است، مبیعه مؤمنین با پیامبر (ص) است و تقیید رضا به زمان مشعر به علیت است (آلوسی، ۱۴۱۹: ۱۳، ۲۶۱). به بیان دیگر «إِذْ» ظرف فعل را در گذشته بیان می‌کند و خدای متعال خبر داده است که از مؤمنین هنگامی که نبی را بیعت کردند، رضایت دارد؛ یعنی خدا در مقطع زمان بیعت از آنان خشنود است و آیه شامل آینده نمی‌شود.

ج) به تصریح قرآن کریم، اگر کسی برپیمان خود بماند، اجر خواهد داشت و آن که بعد از بیعت پیمان‌شکنی کند و زر آن بر عهده خودش می‌باشد: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ... فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ...» آنها که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت می‌کنند... پس هر کس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است (فتح: ۱۰).

بنابراین رضایت از مؤمنینی است که پیمان ایمان را نشکسته باشند. نه آن کسانی که بیعت‌شکنی کردند. فی‌المثل آیا کسانی که به فاصله چند روز یعنی از بیعت تا نوشتن صلح‌نامه، در نبوت پیامبر (ص) شک نمودند و بر صلح حضرت به شدت اعتراض کردند تا آن حد که به فرمان رسول خدا (ص) درباره انجام نحر و حلق به رغم سه بار تکرار آن حضرت گوش ندادند! (ابن هشام، بی‌تا: ۳، ۳۳۱؛ طبری، ۱۴۰۷: ۲، ۲۸۰؛ ابن اثیر، ۱۴۰۸: ۱، ۵۸۶؛ یعقوبی، بی‌تا: ۲، ۵۵)، نکث بیعت و عهدشکنی از سوی آنها انجام نگرفته است؟!

مفسرین و مورخین آورده‌اند که هنگامی که قرار شد صلح‌نامه حدیبیه نوشته شود، عمر در نوشتن آن، بر پیامبر (ص) اعتراض کرد و در نبوت پیامبر شک نمود و با این که حضرت توضیح داد، اما وی قانع نشد. حتی به سوی ابی‌بکر رفته و

اعتراض خود را تکرار کرد! ابی بکر برای قانع کردن وی به نبوت پیامبر گواهی داد و به وی توصیه کرد که پیامبر را اطاعت کند! (ابن هشام، بی تا: ۳، ۳۳۱؛ طبری، ۱۴۰۷ : ۲، ۲۸۰). قرطبی آورده است که عمر با گفته‌های ابی بکر نیز قانع نشد و تا نزول آیه فتح براین حال بود و بعد از آن طیب نفس پیدا کرد (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۶، ۲۷۶).

بخاری بعد از نقل این ماجرا آورده است که عمر می گفت: والله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ؛ یعنی از روزی که اسلام آوردم شک نکرده بودم جز همان روز (حدیبیه) (بخاری، بی تا، حدیث اول و دوم).

از عمر نقل شده است که می گفت: پیوسته صدقه می دادم، روزه می گرفتم، نماز می خواندم و... بدل آن چه روز حدیبیه انجام دادم (ابن هشام، بی تا: ۳، ۳۳۱؛ طبری، ۱۴۰۷: ۲، ۲۸۱).

علاوه بر این، از تعبیر علما به دست می آید که تعداد قابل توجهی از حاضرین در بیعت حدیبیه گرفتار شک شده بوده‌اند. ابن هشام و دیگران آورده‌اند که اصحاب به جهت رؤیای پیامبر (ص) در فتح و زیارت خانه خدا شک نداشتند، اما چون صلح را دیدند، بر آنها امر عظیمی وارد شد که هلاک می شدند و این حالت وقتی شدت یافت که ابوجندل فرزند سهیل که مسلمان شده بود، در هنگام نوشتن صلح نامه به مسلمانان پناه آورد، اما طبق نوشته به سوی مکه برگردانده شد (ابن هشام، بی تا: ۳، ۳۳۱؛ ابن اثیر، ۱۴۰۸: ۱، ۵۸۶؛ طبری، ۱۴۰۷: ۲، ۲۸۱).

یعقوبی نوشته است که مسلمانان امر پیامبر را مبنی بر این که قربانی‌های خود را در حل نحر کرده و حلق کنند، اطاعت نکردند، چون بر اکثر آنها شک وارد شده بود (یعقوبی، بی تا: ۲، ۵۵).

ابن هشام نقل می کند که عده‌ای از مسلمانان در حدیبیه حلق کردند و گروهی تقصیر نمودند، پیامبر خدا (ص) در مورد حلق کنندگان فرمود: یرحم الله المحلقین گفته شد تقصیر کنندگان؟ باز فرمود: یرحم الله المحلقین، دوباره گفته شد تقصیر کنندگان؟ باز هم فرمود: یرحم الله المحلقین، بعد یک بار فرمود یرحم الله المقصرین! از علت این کار سوال شد، حضرت فرمودند: محلقین شک نکردند! (ابن هشام، بی تا: ۳، ۳۳۳؛ طبری، ۱۴۰۷: ۲، ۲۸۳). آیا این شواهد تاریخی مستند آورده شدند، نکث پیمان نمی باشند؟

نکته لازم به ذکر این که این رفتارها هر چه نامیده شوند با روح آیه زیر سازگاری ندارند قرآن کریم می‌فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ یعنی به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در اختلافات خود به داوری طلبند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند (نساء: ۶۵). طبق این آیه کسی که در دل به حکم رسول خدا (ص) احساس ناراحتی کند مؤمن نخواهد بود.

براین اساس، اگر کسی نه تنها از دل ناراحت باشد، بلکه رو در روی حضرت بایستد و در نبوت وی تردید کند و بر حکمش اعتراض نماید و حتی به فرمانش توجه نکند، چه نام دارد؟ چگونه می‌شود گفت طبق آیه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ... چنین فردی مورد رضای خدا است؟! در پاسخ سوال قضاوت یکی از صحابه قابل توجه است:

«به براء بن عازب انصاری که با پیامبر (ص) در غزوات متعدد شرکت داشته و در بیعت رضوان حضور داشت (ابن اثیر، ۱۴۰۸: ۱، ۱۰۷) گفته شد: طوبی لک صحبت النبى وبایعته تحت الشجرة قال أنك لا تدرى ما احدثنا بعده؛ یعنی خوش به حالت پیامبر خدا (ص) را مصاحبت کردی و با وی در زیر درخت، در حدیبیه، بیعت نمودی. وی در پاسخ گفت: شما نمی‌دانید که ما بعد از آن حضرت چه حوادثی را ایجاد کردیم! (بخاری، بی تا: حدیث ۶۴۵).

از این رو خداوند متعال در آیه ۲۹ سوره فتح که یاران رسول خدا (ص) را معرفی می‌کند، از آنان به آن گروه وعده مغفرت و اجر عظیم می‌دهد که ایمان و عمل صالح را توأم داشته باشند.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. . . وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ محمد (ص) فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند، . . . خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. روشن است که منظور از ضمیر «منهم» یاران

پیامبر (ص) است، اما با این همه خدای متعال به مؤمنین آنان که عمل صالح انجام می‌دهند، وعده مغفرت و پاداش بزرگ داده است. چنین وعده‌ای هرگز به همه یاران و یا فرد فرد آنها داده نشده است.

لازم به یاد آوری است که ابن النجار (ابن النجار، ۱۴۱۸: ۴۷۴) و برخی دیگر که در پیش نام بردیم، این آیه را دلیل مستقل بر عدالت تمام صحابه دانسته‌اند و لکن همان طور که توضیح داده شد، درست نمی‌باشد، زیرا پاداش عظیم در آیه به مؤمنینی که عمل صالح انجام می‌دهند، اختصاص داده شده است، نه به همه یاران.

۷- لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ * وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ؛ این

اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل الهی و رضای او را می‌طلبند، و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، و آنها راستگویانند * و برای کسانی که در دار الهمجره (مدینه) و در خانه ایمان، قبل از مهاجران، مسکن گزیدند، در حالی که کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند، و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هرچند شدیداً فقیر باشند، کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته، رستگارند * و کسانی که بعد از آنها آمدند می‌گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا تو مهربان و رحیمی (حشر: ۸-۱۰).

آیات فوق را برخی برای اثبات عدالت تمام صحابه مورد استناد قرار داده‌اند و بدون توجه به اوصافی که در این آیات برای هر یک از "مهاجرین" و "انصار" و "تابعین" آمده، همه "صحابه" را بدون استثنا پاک و منزّه شمرده‌اند، و کارهای خلاف عدالتی که از بعضی از صحابه سر زده است، نادیده گرفته و به طور مطلق هر کسی را

که در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار دارند، محترم و مقدس دانسته‌اند: کسی که صحابه را یا یکی از آنها را سبّ کند، از جمع مؤمنین خارج است! (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۹، ۵۰۹؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۹، ۳۳؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۵، ۶۱).

نقد

ضوابط معین شده در آیات برای "مهاجرین" راستین و "انصار" و "تابعین" اطلاق این ادعا را نمی‌پذیرند، زیرا:

در "مهاجرین" اخلاص، جهاد و صدق؛ در "انصار" محبت نسبت به مهاجران، ایثار و پرهیز از هرگونه بخل و حرص و در "تابعین" خودسازی، احترام به پیشگامان در ایمان و پرهیز از هرگونه کینه و حسد را بیان می‌کند. بنابراین ممکن نیست کسانی محترم شمرده شوند و هرگونه انتقاد از آنها گناه دانسته شود که فی‌المثل در جنگ جمل حضور یافته و بر امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، و نه سینه‌ها را از کینه و حسد و بخل پاک ساختند، و نه سبقت در ایمان علی (ع) را محترم شمردند!

بر این اساس مدح وارد در آیه در رابطه با فرد فرد صحابه نیست، بلکه مربوط به مجموع صحابه از حیث مجموع است، یعنی هر کس از این مجموع متصف بر صفات گفته شده باشد، مورد ثنا و در نتیجه عادل است.

بنابراین در عین احترام به کسانی که در یاری پیامبر خدا (ص) و اسلام سبقت جستند، پرونده اعمال آنها بررسی شود، و بر اساس معیارهای همین آیات داوری شود و در نتیجه آنهایی که بر عهد و پیمان خود باقی مانده‌اند، محترم شمرده شوند و آنهایی که با آن حضرت پیمان خود را شکسته‌اند، ما هم پیوند خود را با آنها قطع کنیم.

حاصل بررسی آیاتی که در اثبات عدالت تک تک صحابه مورد استناد قرار گرفته‌اند به قرار زیر است:

اولاً، قرآن کریم از واژه صحابه به آن معنایی که معروف است کاملاً بیگانه است و مدح‌های موجود نسبت به یاران پیامبر (ص) همه برای مؤمنین آن هم بر مبنای اعمال و صفات نیک است، بنابراین عنوان صاحب گرچه به یاران پیامبر (ص)

از جهت درک حضور آن حضرت افتخار است، اما از نظر قرآن یک واژه ارزشی تلقی نمی‌شود.

ثانیاً، برخی از این آیات به تمام افرادی که موسوم به نام صحابه‌اند، شامل نمی‌شوند مثلاً تنها مربوط به سابقین از مهاجرین و انصارند و به اصطلاح دلیل اخص از مدعا است.

ثالثاً، آیات بیشتر مربوط به مجموع امت از حیث مجموع امت است، نه فرد فرد امت.

رابعاً شمول بسیاری از آیات بر افراد مشروط به شرایطی مانند مؤمن بودن (نفاق نداشتن)، حسن عاقبت، تبعیت نیک تابعین، امر به معروف و نهی از منکر کردن آنان و امثال آنها.

نکته بسیار مهم این است که در مقابل آیات ذکر شده گروهی از آیات قرآن کریم و احادیث بسیار در ذم افرادی وارد شده است که در عنوان صحابی به معنای معروف قرار می‌گیرند که ما به جهت عدم اطاله مقاله از طرح آنها صرف نظر کردیم، زیرا خود آنها مقاله دیگر می‌طلبند.

نتیجه بحث

از مطالب این مقاله معلوم می‌شود که مسئله عدالت یک صحابه از زاویه آیات ادعا شده مورد بحث و بررسی قرار گرفته و یک یک آیات مورد نظر در بوته تحقیق قرار داده شده و آراء موجود در هرآیه کریمه با استدلال لازم مورد نقد قرار داده شده است که حاصل بررسی این است که:

اولاً، عنوان صحابی به معنای اصطلاحی حقیقت متشرعه است و در دوره‌های بعد در میان مسلمانان پیدا شده است. لذا قرآن کریم واژه صحابی به معنای گفته شده را نمی‌شناسد و نباید بر قرآن مطلبی را که خودش نگفته است، تحمیل کرد. بنابراین اگر قرآن کریم افراد مسلمین را مدح و ثنا گفته و یا وعده‌های نیکو داده است، بر اساس ویژگی‌ها و اعمال نیک آن افراد به‌عنوان مؤمن است نه به‌عنوان صحابی. از این رو آن مدح و ثناها شامل مؤمنینی است که دارای آن ویژگی‌ها باشند، نه به‌عنوان صحابی.

ثانیاً، آن مدح‌ها درباره مؤمنین، مطلق نیستند، بلکه مشروط به برخی شرایطاند مانند امر به معروف و نهی از منکر کردن مؤمنین و عاقبت به خیر بودن و عقب نماندن آنها از قافله و امثال آنها.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۹). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دارالکتب.
- آمدی، علی بن محمد. (۱۴۰۴). *الاحکام فی اصول الاحکام*. تحقیق د. جمیلی. بیروت: دارالکتب العربی.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمان الرازی. (۱۳۷۱). *الجرح و التعدیل*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*. عربستان: مکتبه نزار مصطفی الباز.
- ابن اثیر، علی شیبانی. (۱۴۰۸). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن النجار، تقی الدین. (۱۴۱۸). *شرح الکوکب المنیر*. تحقیق زحیلی ونزیه، مکتبه العیبکان.
- ابن حجر عسقلانی، احمد. (۱۳۷۹). *فتح الباری*. تصحیح محب الدین الخطیب. بیروت: دار المعرفه.
- _____ (۱۴۱۲). *الاصابه فی تمییز الصحابه*. تحقیق البجاوی. بیروت: دار جیل.
- ابن عبدالبر، یوسف. (بی تا). *الاستیعاب فی معرفه الصحابه*. بی جا.
- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل. (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*. تحقیق شمس الدین محمد حسین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن هشام. (بی تا). *السیره النبویه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابوحیان انداسی، محمد. (۱۴۲۰). *بحرالمحیط فی التفسیر*. بیروت: دارالفکر.
- ابوریثه، محمود. (۱۴۰۷). *اضواء علی السنه المحمديه*. انصاریان. بیروت: دار القلم.

امینی، عبدالحسین. (۱۳۶۶). *الغدیر فی الكتاب والسنة والادب*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

بحرانی، سید هاشم. (۱۴۱۶). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران: بنیادبعثت.

بخاری، محمد بن اسماعیل. (بی تا). *صحیح البخاری*. بی جا.

بغوی، حسین بن مسعود. (۱۴۲۰). *معالم التنزیلی فی تفسیر القرآن*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

بیضاوی، ناصرالدین عبدالله. (۱۴۰۸). *انوار التنزیل و اسرار التأویل*. دارالکتب العلمیه.

ثعلبی نیشابوری، احمد. (۱۴۲۲). *الکشف والبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم. (بی تا). *مفردات غریب القرآن*. بی جا.

زمخشری، محمود. (۱۴۰۷). *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل*. بیروت: دارالکتب العربی.

سبکی، علی. (۱۴۰۴). *الابتهاج فی شرح المنهاج علی منهاج الوصول الی علم الاصول*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

سید بن قطب شاذلی. (۱۴۱۲). *فی ظلال القرآن*. بیروت و قاهره: دارالشروق.

سیوطی، جلال الدین. (۱۴۰۴). *الدر المنثور فی التفسیر بالماثور*. قم: کتابخانه نجفی مرعشی.

شبر، سید عبدالله. (۱۴۰۷). *الجواهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین*. کویت: مکتبه الالفین.

طباطبائی، محمد حسین. (۱۴۲۰). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالفکر.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۱۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.

طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۷). *تاریخ الامم و الملوک*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

_____ (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تأویل القرآن*. بیروت: دار

المعرفه.

- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عسکری، علامه سید مرتضی. (۱۴۰۴). *معالم المدرستین*. بیروت: مؤسسه النعمان للطباعه والنشر.
- فخرالدین رازی، محمد. (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴). *الجانح لاحکام القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۹۲). *الاصول من الکافی*. تهران: مکتبه الاسلام.
- مالک بن انس. (۱۴۲۵). *الموطأ*. تحقیق محمد مصطفی الاعظمی، مؤسسه زاید بن سلطان.
- مسلم، ابوالحسن. (بی تا). *صحیح مسلم*. بیروت: دار جیل.
- نووی دمشقی، محی الدین بن الشرف. (بی تا). *التقریب والتیسیر لمعرفة البشیر النذیر فی اصول الحدیث*، بی جا.
- نیشابوری، محمود. (۱۴۱۵). *ایجاز البیان عن معانی القرآن*. بیروت: دار العربی الاسلامی.